

بگشاید در ارباب شهید اعیان هر عارضند و مویض وجه **لا عظم** صفاست عینه اند من حیث
 ما بنهر العتق و عینی داند من العتق و الحقیق من عالم ذلت است اعتبار علم و قدرت باعتبار
 قدرت و مویض اعتبار اراقت و سناست نسبت که اینها چنانکه بحسب مضمون با کمال غنایند من حیث
 من مایه اند اما بحسب تحق و هستی عینی داند بر آن منی که انجا وجه ذات معتقد نسبت کلیم است
 و احد و اسماء صفاست نسبت و اعتباراتش در **رابعه** ای در هر شانه داند تو بگشاید از هم نشینی ندرت
 تو کف تو کف تو کف عینی از روی نقل هر عینی صفاست با ذات تو از روی تحق هر عینی
لا عظم داند من حیث هی از هر اسماء و صفات من است و از جمیع نسب و اصنامت بها انصاف و با
 امور اعتبار و قوه اوست عالم ظهور در عینی اول که خود ای خود عینی نبود نسبت علم و نور و وجه
 و شهره معتقد کسنت و نسبت علم مستقی عالیت و معلومت شد و نور مسلم ظاهریت و مظاهریت
 و وجه و شهره مستقیم واحدیت و مجردیت و بنا هدی و مشهوریت و همچنین ظهور که لازم
 نداشت مسیومت به بطون و بطون را تقدم دانی و اولت است نسبت با ظهور پس هم اولت
 و ظاهر و باطن مستقیم شد و همچنین در عینی اولی و ثانی الی انشاء الله نسب و اصنامت مستقیم
 می شود و هر چند تضاعف نسبت و اسمای او پیشین ظهور و بلکه ضای او پیشین مسجیان می است
 عطا هر دو و ظنی با سناستون غنای او با عتبار صفاست و اطاق قد است و ظهور با عتبار مظاهر
 نسبتات **رابعه** الخوخ خویش کفتم ای محبدهان هر محظدر پیش چشم چه عتبه دهان - روند
 که من کس خزان در پی ده عیان با اسم وی بی دهان **رابعه** رضای تو می تمام دیدن توان
 دیدار تو می خجانه دیدن توان با دام که در کمال انشای تو سم چشمه ات تاب دیدن توان **رابعه**
 خن رشیدی چه بی پاک زلف را دست نوز در دیده او هنر شده دیده ز دور و آن دم که ز بی نامی ظهور
 ما که نقل می بیند عینی قصور **لا عظم** عینی اولت و حد شیت صفاست و با طبیعت محسنی متملی و جمیع تا طبیعت
 چه تا طبیعت مجرد از جمیع صفاست و اعتبار است و چه تا طبیعت اصفاست و با عتبار و مجرد از جمیع اعتبارات
 تا عانی که از اعتبارت این مجرد منی هم به اهدیت است و مویض را است بطون اولت و از لیب و اعبان اصفاست

و جمیع صفاست و اعتبارات منی و واحدیت بعضی ارباب میگویند که اصفاست داند باها با عتبار منی
 خواه مشروط باشد بحقیقت و وجود و مویضها کف کسرتی منی منانیت و از لیب و عینی هم چنان
 ناستند چون حادیت و علم و ارادت و غیرها و اینها اسماء و صفات الهیت و ربوبیت اند و صورت منی
 داند منقبه سبده الصفات حقائق الهیه است و پیش نظر هر وجهی آنها موجب شد و وجهی
 نیست و بعضی ارباب نسبت که اصفاست داند باها با عتبار منی است که اینهاست چون ظهور و خواص و
 که عبارت اعیان خارجی اند از یکیک تصویر معلومت داند منقبه سبده اصفاست است حقائق الهیه است
 و پیش ظاهر وجه احکام و آثار نامی حسب بند و وجود است و بعضی این حقائق که ترا عین منی
 الوجه تنها با حدیث جمیع ششونه ظهور را آنها و احکام بر استعداد ظهور جمیع اسمای الهیه است
 الوجود العانی علی حدیث مراتب الظهور شده و صفا و عالیته و معلومیت چه که کل اثر الهی است از ان
 و اولیا و بعضی را استعداد ظهور بعضی است و در بعضی علی الاطلاق و در بعضی که تا صلیت منی واحدیت
 اند است نسبت و متملی چه در عالم ارواح و چه در عالم اشیا و چه در عالم حسی و سناست در حدی
 و چه در ارضیت و مقصود از این هر تحق و ظهور کمال اسمانی است که کمال جلوه استیلاست کمال جلوه
 یعنی ظهور او بحسب این اعتبارات و کمال استعداده یعنی ظهور و سناست او مویض را بحسب همین اعتبارات
 و این ظهور و سناست نسبت عینی عینی چون ظهور و سناست مویض در مقابل کمال است منی منی در
 در منی منی از برای منی منی و عینی و عینی و این ظهور نسبت عینی عینی چون ظهور و سناست در مقابل در
 کمال و غنای مطلقه لازم کمال ذات نسبت و مویض غنای مطلقه است که سناست و احوال اعتبارات داند کمالها
 و اولیا علی وجه کلی جمعی که در جملیه است حقائق الهی و کونی می ناید منی داند منی ظهورها و اندراج الکلیه
 و حدیثا هدی و ثابت باشد جمیع صورها و احوالها با نظری و نسبت و نشا هدی الی المراتب و از این جنبیت
 از وجه جمیع مویض است کمال استعداده استعداده الهیه منی الی المراتب **رابعه** دامن غنای محسن با لیب
 زا رود کی نازا شتی هانک، چنان جلوه کن و نظاره کن جمله منی است، که او تو در دنیا ناستیم چه با لیب **رابعه**